

فصلنامه مطالعات سیاسی

سال پنجم، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۹۱

صفحات: ۱۵۸-۱۳۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۳/۲۴؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۵/۲۸

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

دکتر مسعود مطلبی* / رضا غفاری** / شمس کاظمی***

چکیده

بدون تردید، خلیج فارس یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین مناطق جهان در نگرش‌های ژئوپولیتیک و محاسبات استراتژیک بشمار می‌آید، با این حال وجود جو بی‌اعتمادی میان کشورهای این منطقه و عدم تمایل آنها به پیمان‌های منطقه‌ای، زمینه هم‌کاری میان دولت‌ها و واحدهای اقتصادی منطقه را کم رنگ نموده است. نوشتار حاضر با بهره‌گیری از رویکرد توصیفی-تحلیلی در پی یافتن پاسخ این پرسش بنیادی است که اصلی‌ترین پیش نیاز امنیت و دستیابی به یک نظام امنیت دسته جمعی واحد، هماهنگ و منسجم در منطقه خلیج فارس را باید در کدام مولفه جست؟ و اینکه چه نوع نظام امنیتی از انواع گوناگون آن، امروزه می‌تواند امنیت منطقه خلیج فارس را تأمین کند و از بروز تنش، جدال و اختلاف در منطقه جلوگیری نماید؟ در پاسخ به این سوالات، فرضیه اصلی مقاله بر اهمیت «اعتماد سازی متقابل در نزد کشورهای منطقه خلیج فارس» به‌عنوان پیش نیاز حل امنیت و دستیابی به یک نظام امنیت دسته جمعی واحد، هماهنگ، منسجم و بومی (درون زا) در منطقه تأکید دارد. البته این مهم نیز حاصل نمی‌شود، مگر با به کارگیری شیوه‌های گوناگون اعتمادسازی متقابل بین دولت‌های منطقه در راستای رفع سوءتفاهمات که در این مقاله به آن پرداخته شده است

کلید واژه‌ها

امنیت، امنیت منطقه‌ای، خلیج فارس، نظام امنیت دسته جمعی، اعتمادسازی.

* عضو هیات علمی و استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر mmtph2006@yahoo.com

** دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد مطالعات منطقه ای آمریکای شمالی و عضو باشگاه پژوهشگران و نخبگان جوان دانشگاه

آزاداسلامی واحد آزادشهر

*** دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال پنجم، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۹۱

بیان مسأله

منطقه خلیج فارس یکی از منابع اصلی تأمین انرژی جهان به‌شمار می‌رود و نقش ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیکی در به وجود آمدن نظم نوین جهانی دارد. ژئوپولیتیک خلیج فارس، در طول قرون گذشته دچار تغییر و تحول شده که عمده‌تاً این تغییر و دگرگونی به مبادله قدرت در منطقه خلیج فارس بر می‌گردد. بنابراین موضوع «امنیت» در این مناطق بسیار مورد توجه قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی بوده و خواهد بود. جدا از مسائل ناشی از رقابت‌های نفتی کشورهای بزرگ، منطقه خلیج فارس در دهه‌های اخیر شاهد رخدادها و تغییر و تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و نظامی گوناگونی بوده است. از جمله دو جنگ جهانی اول و دوم و آثار و پیامدهای ناخوشایند آن، شکل‌گیری بلوک شرق و غرب پس از جنگ جهانی دوم و رقابت شدید دو ابر قدرت آمریکا و شوروی در خلیج فارس، کسب استقلال کشورهای منطقه در فاصله سال‌های بین دو جنگ جهانی و پس از آن، تدوین و اعلام دکترین‌های ترومن، آیزنهاور، نیکسون، کارتر، برژنف، ریگان، کلینتون، بوش و اوباما که هدف اجرایی آنها عمدتاً متوجه کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس بوده است. ترتیبات امنیتی منطقه در طول قرن گذشته و حاضر، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تحولات سیاسی-اجتماعی ناشی از آن در خاورمیانه، تشکیل نیروی واکنش سریع آمریکا و عملکردها و عکس‌العمل‌های مربوط، شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس و آثار منطقه‌ای آن، وقوع جنگ تحمیلی هشت ساله عراق علیه ایران، تجاوز نظامی عراق به کویت و نتایج سیاسی و نظامی آن، شکل‌گیری نظم نوین جهانی پس از بحران دوم خلیج فارس و حمله آمریکا به افغانستان و عراق به عنوان نقطه عطفی در عرصه سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی محسوب می‌گردد. کشورهای منطقه خلیج فارس از دهه ۱۹۲۰ که انگلستان از منطقه خارج شد تا افول اقتصادی انگلستان و عقب‌نشینی از منطقه خاورمیانه در اوایل ۱۹۷۰ میلادی و واگذاری عرصه به ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس و شکل‌گیری پیمان‌های منطقه‌ای تا فصل جدید مناسبات امنیتی، نتوانستند در تأمین کامل و تضمین امنیت در منطقه خلیج فارس موفقیتی را به‌دست آورند. در سیستم کنونی امنیتی آمریکا در خلیج فارس که آمادگی و تداوم حضور نظامی در منطقه را دارد و در ظاهر بر جلوگیری از بروز جنگ بزرگ و مبارزه با تروریسم مبتنی است عملاً منافع و امنیت کشورهای عربی خلیج فارس برای دولت آمریکا در اولویت نبوده است و استراتژی آمریکا در بلندمدت بر اساس واقعیت‌های گریز ناپذیر منطقه، ناتوان از ایجاد ثبات و تأمین امنیت در خلیج فارس

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

است. تداوم طولانی مدت حضور این نیروها خود تبدیل به منشأ بالقوه تنش و عدم امنیت منطقه شده است و اکثر طرح‌های ایجاد ساختار امنیتی در منطقه به دلایل مختلف در پدید آوردن موازنه و امنیت در منطقه ناکام و ناموفق بوده‌اند و به مرور زمان مشخص شد این طرح‌های امنیتی (بغداد، سنتو و شورای همکاری خلیج فارس) مقطعی است و به معنای یک چارچوب قطعی نیست و معمولاً با فروکش کردن بحران، در عمل این طرح‌ها از مضمون اساسی خود خارج می‌شوند.

آثار و شواهد نشان می‌دهد الگوهای همکاری امنیتی برون محور - واشنگتن محور - در خلیج فارس شکننده و فاقد کارایی لازم است. در مقایسه تطبیقی نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس با اروپا مشاهده می‌گردد که اعتماد سازی و بسط هنجارهای مشترک در بین کشورهای اروپایی به شکل‌گیری نگرش و رویکرد واحدی در قبال امنیت در این منطقه منجر شد و همین ویژگی منجر شد تا جنگ سرد در این منطقه در قالب مسالمت آمیزی به پایان خودش برسد و پس از جنگ سرد کشورهای این منطقه مدلی عینی مبنی بر همکاری و انسجام را اتخاذ کردند که اگر نمی‌بود تأثیرات ناشی از این الگو، این روند طبعاً خشونت و واگرایی منجر می‌شد. حال سؤال اینجاست با توجه به وضعیت اروپای بحران زده پس از جنگ جهانی دوم، گسسته و قطبی شده به لحاظ امنیتی و سیاسی از یکسو و درگیر معضلات پیچیده و گسترده اقتصادی و اجتماعی از سوی دیگر چرا این کشورها علیرغم این اختلافات شدید پس از جنگ جهانی - که طبعاً اختلافات آنها بسیار شدیدتر از اختلافات موجود در میان کشورهای منطقه خلیج فارس بود - در معادلات امنیتی به یکدیگر نزدیک و همسو شدند، ولی کشورهای منطقه خلیج فارس به رغم مشکلات امنیتی مشترک در گذشته و حال نتوانسته‌اند به یکدیگر اعتماد کنند و به تصویر و تلقی مشترکی دست یابند و امنیت منطقه را خود بر عهده گیرند؟ به بیانی شفاف‌تر اصلی‌ترین پیش نیاز امنیت و دستیابی به یک نظام امنیت دسته جمعی واحد، هماهنگ و منسجم در منطقه خلیج فارس را کدام مؤلفه باید جست؟

این نوشتار همچنین در پی یافتن پاسخ این پرسش است که چه نوع نظام امنیتی از انواع گوناگون آن، امروزه می‌تواند امنیت منطقه‌ی خلیج فارس را تأمین کند و از بروز تنش و جدال و اختلاف در منطقه جلوگیری نماید؟

در پاسخ به این سؤالات، فرضیه اصلی مقاله بر اهمیت «اعتمادسازی متقابل در نزد کشورهای منطقه خلیج فارس» به‌عنوان پیش نیاز امنیت و دستیابی به یک نظام امنیت دسته

جمعی واحد، هماهنگ و منسجم در منطقه خلیج فارس تاکید دارد. به بیانی دیگر اعتمادسازی و تفاهم متقابل در مفهوم و ماهیت امنیت، ثبات و توسعه از یکسو و درک عمیق و متقابل از اصول، اهداف و نگرانی‌های سیاست خارجی یکدیگر ضمن تضمین امنیت دسته جمعی از غلتیدن منطقه در سرازیری بی ثباتی، تنش، بحران و جنگ، جلوگیری خواهد نمود.

گفتار اول: تبیین مفاهیم بنیادی

الف) مفهوم امنیت

تعریف فرهنگ‌های لغات از «امنیت»، عبارت است از: در معرض خطر نبودن یا از خطر محافظت شدن. «امنیت» همچنین عبارت است از: رهایی از تردید، آزادی از اضطراب و بیمناکی، و داشتن اعتماد و اطمینان موجه و مستند. امنیت خواه فردی، ملی یا بین‌المللی، در زمره‌ی مسائلی است که انسان با آن مواجه است. امنیت به صورت وسیع، در مفهومی به کار گرفته شده است که به صلح، آزادی، اعتماد، سلامتی و دیگر شرایطی اشاره می‌کند که فرد و یا گروهی از مردم احساس آزادی از نگرانی، ترس، خطر یا تهدیدات ناشی از داخل یا خارج داشته باشند (ربیع، ۱۳۸۳: ۴۴). از سوی دیگر، امنیت پدیده‌ای متأثر از مؤلفه‌های مادی - ذهنی به شمار می‌آید که دیگر چنان دوران جنگ سرد، نمی‌توان آن را در ذیل ملاحظات نظامی تعریف نمود (مکین لای، ۱۳۸۱: ۵۹).

عناصر اصلی، که تقریباً در تمام تعاریف امنیت مشاهده می‌گردند، ارزش‌ها، خطرات یا تهدیدات هستند. هم ارزش‌های عمومی و هم تهدیدهای عمومی، احتمالاً به رهیافت امنیت جمعی در میان کشورهای مستقل منجر می‌گردند.

واژه «امنیت» ابتدا در ادبیات سیاسی آمریکا شدیداً متداول گردید. سپس تغییرات مهمی که پس از جنگ جهانی دوم در سیاست بین‌الملل پدید آمد، موجب شدند این مفهوم کارایی بیشتری پیدا کند (Leffler, 1984:246). باری بوزان^۱، که رهیافت مفهومی وسیعی از مسأله‌ی امنیت ارائه می‌دهد، اصطلاح «امنیت» را یک مفهوم توسعه نیافته تلقی می‌کند. کتاب باری بوزان منبع معروفی برای اغلب مباحث مربوط به بحث «امنیت» در روابط بین‌الملل است (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۵). وی در کتاب خود، پنج دلیل برای عقب‌ماندگی مفهوم «امنیت» ارائه می‌دهد که چرا مفهوم

1- Buzan

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

امنیت مورد غفلت واقع شده است. به نظر وی، تأکید صرف بر مقوله «امنیت ملی»، کافی نیست. در مجموعه روابط بین‌الملل، مهم‌ترین نهادها کشورها هستند، اما دولت‌ها خود می‌توانند منشأ تهدید نسبت به موضوعات خود باشند که اغلب تحت عنوان «امنیت» توجیه می‌شوند. بنابراین، «امنیت» مفهومی است در معرض برداشت‌های مختلف. به‌دلیل آنکه اصولاً سیاست‌سازان و نظریه‌پردازان سیاسی «امنیت» را با توجه قدرت ملی تعریف می‌کنند، نوعی وحدت نظر نامناسب رایج گشته است. برخی از محققان هم، که بیشتر به مقوله‌ی امنیت پرداخته‌اند، اسیر بحث‌های مبتنی بر قدرت گردیده‌اند. به عبارت دیگر، «امنیت» همان معنا و مفهومی را پیدا می‌کند که گوینده قصد دارد آن را تعبیر کند. جایگاه امنیت به‌عنوان یک ارزش سیاسی بحث‌انگیز و استعمال نامناسب آن، این اصل را به اثبات رسانده است که باید درباره‌اش تحقیقات دانشگاهی ژرف و عمیقی به عمل آید. در نتیجه، «امنیت» در عبارت باری بوزان، مفهومی واضح‌تر و عمیق‌تر از شأن و منزلت کنونی آن پیدا می‌کند.

در یکی از کامل‌ترین تلاش‌ها، برای تحلیل این مفهوم (پیش از بوزان)، آرنولد ولفرز امنیت را به عنوان یک نشان و نماد مبهم توصیف نمود و به وجود نیروهای بالقوه مبهم و استفاده سیاست‌مداران از آن اشاره کرد. پس ابهام مفهومی می‌تواند پیامدهای سیاسی مهمی در پی داشته باشد؛ زیرا رجوع به ملزومات امنیت می‌تواند برای توجیه اقدامات استثنایی مورد استفاده قرار گیرد. طبق نظر وی، امنیت در معنای عینی، فقدان تهدید در برابر ارزش‌های کسب شده را مشخص می‌کند، و در معنای ذهنی، فقدان ترس و وحشت از حمله به ارزش‌ها را معین می‌نماید (Wolfers, 1962: 149).

این دو وجهی بودن مفهوم امنیت در تعاریف لغت‌نامه‌ها، که از یک سو به معنای ایمنی، استواری و نفوذ ناپذیری، قابلیت اعتماد، اطمینان از عدم شکست، و از سوی دیگر، به معنای عدم اضطراب از تشویش و خطر اشاره دارد، منعکس است. از این رو، تعریف واحد و مطلق از «امنیت» وجود ندارد و این واژه دارای یک مفهوم ذاتاً نسبی است (عبداله خانی، ۱۳۸۳: ۳۵۷). پس با توجه به اختلاف مفهومی بسیاری که درباره‌ی تعریف «امنیت» وجود دارد، با در نظر گرفتن همه‌ی موارد، می‌توان دریافت که «امنیت» یعنی آزاد و رها بودن از خشونت اعمال شده توسط دیگران. این کامل‌ترین تعریفی است که تقریباً جامع تمام تعاریف نیز هست.

ب) مجموعه امنیتی منطقه‌ای

مجموعه امنیتی منطقه‌ای گروهی از کشورها را شامل می‌گردد که وابستگی متقابل امنیتی میان آنان به حدی است که امنیت ملی آنان را نمی‌توان جدا از یکدیگر فرض نمود (بوزان، ۱۳۷۸: ۲۱۶). این تعریف دو نتیجه در پی دارد: نخست وابستگی‌های متقابل امنیتی در یک مجموعه امنیتی به گونه‌ای است که باعث شکل‌گیری شبکه‌ای از روابط امنیتی میان اعضای آن مجموعه می‌گردد و دیگر اینکه این وضعیت به شکلی است که هر گونه تغییر و تحول در موقعیت هر یک از اعضا، موقعیت سایر اعضا را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. این مسأله نیز به نوبه خود دو پیامد مهم در بر دارد: نخست در یک مجموعه امنیتی منطقه‌ای امنیت تمامی اعضا به هم وابسته است و دیگر اینکه این مسأله باعث خواهد شد تا اعضای مجموعه برای تأمین امنیت و مقابله با تهدیدات پیش روی، ناگزیر از تعامل و همکاری باشند. منطقه خلیج فارس را از این جهت می‌توان یک مجموعه یا زیر مجموعه امنیتی منطقه‌ای دانست.

ج) الگوهای امنیت منطقه‌ای

اگر مفهوم «امنیت منطقه‌ای» را از نظر ترکیب واژگانی در نظر بگیریم، دارای دو واژه «امنیت» و «منطقه‌ای» است (مورگان، ۱۳۸۰: ۴۰). هر دو واژه پیچیده است و تعریف قابل قبول مشترکی برای آنها وجود ندارد، و شاید بهترین راه برای نزدیک شدن به این موضوعات قیاس و مقایسه باشد. پس با توجه به مشکلات نظری فراوانی که درباره این دو واژه وجود دارد، با توجه به بررسی نظریه‌های موجود، فقط تعریفی منطقی می‌توان ارائه کرد که عبارت است از اینکه «امنیت منطقه‌ای» مجموعه‌ی تمام تصورات و تعبیرات از امنیت ملی است که اعضای یک نظام منطقه‌ای در زمانی خاص آن را به کار می‌برند. بنابراین، امنیت یا ناامنی منطقه‌ای می‌تواند از مجموعه سطوح کشمکش در یک منطقه، اعتبارات نظامی و نهادها و اتحادیه‌های جمعی به دست آید (افتخاری، ۱۳۸۱: ۲۶۶).

در سراسر قرن بیستم، دولت‌ها به همسایگان نزدیک خود به عنوان منابع بالقوه تهدید یا ایمنی می‌نگریستند. با تمرکز بر این همسایگان، دولت‌ها در جست و جوی ایجاد قواعد و هنجارهایی بودند که بر اساس آن قواعد، در یک مجموعه منطقه‌ای خاص، اقدام کنند. بوزان معتقد است:

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

ماهیت ارتباطی امنیت، فهم الگوهای امنیت ملی یک دولت را بدون درکی اساسی از وابستگی متقابل الگوهای امنیت منطقه‌ای، که در آن وجود دارد، ناممکن می‌سازد (بوزان، ۱۳۷۸: ۵۵).

در اینجا، «منطقه» به‌عنوان مجموعه‌ای از دولت‌ها تعریف می‌گردد که به لحاظ جغرافیایی، در نزدیکی یکدیگر واقع شده‌اند. در اینجا، به اختصار (زیوماز، ۱۳۷۹: ۴۷) نظام‌های امنیت منطقه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرند.

۱- دفاع دسته جمعی: این مفهوم، نظریه ای امنیتی در دوران پس از جنگ جهانی اول بوده که در چارچوب «جامعه‌ی ملل» متحد متجلی گردید. مهم‌ترین هدف دفاع دسته جمعی حفاظت متقابل اعضا نسبت به یکدیگر در برابر تهدید خارجی است. در این نظام، مقابله و بازدارندگی نه به‌صورت انفرادی، بلکه به صورت جمعی انجام می‌شود و اعضا متعهدند در برابر تهدید، واکنش دسته جمعی نشان دهند و هیچ یک از اعضا مجاز به کنار کشیدن نیست (فریدمن، ۱۳۷۵: ۳۱۹).

دفاع دسته جمعی یا اتحاد، مسلط‌ترین شکل امنیت منطقه‌ای در قرن ۱۹ و ۲۰ بوده است. اتحادها، ساختارهایی هستند که به موجب آنها، بازیگران منطقه‌ای درصدد یافتن متحدانی از بین دولت‌های همفکر درباره تحصیل درکی از دشمن یا تهدید مشترک هستند. به‌دلیل اینکه اتحادها در ابتدا از دولت‌های همفکر برای یکی شدن در مواجهه با تهدید دشمن مشترک تشکیل شده، به ندرت دارای سازوکارهای حل و فصل منازعات برای تهدیدات داخلی هستند.

۲- امنیت دسته جمعی: تفاوت «امنیت دسته جمعی» با «اتحاد» در این است که در اتحاد، اعضا به‌طور قطع، دولت‌های همفکر نیستند، بلکه تنها درباره عدم استفاده از زور در حل اختلافات توافق نموده‌اند و براساس این قاعده، در مقابل هر خشونتی به‌طور جمعی واکنش نشان می‌دهند. اساساً اهداف و وظایف امنیت دسته جمعی را می‌توان در قالب سه عنوان و مجموعه بیان کرد: حفظ صلح و جلوگیری از وقوع جنگ، احیای صلح و بازگرداندن صلح پس از نقض و از بین رفتن آن و ایجاد صلح و صلح سازی که به دنبال جلوگیری از خطر بازگشت جنگ، پس از پایان یافتن آن صورت می‌گیرد (همان: ۳۵۹). امنیت دسته جمعی درصدد است رفتار بین‌المللی را نه تنها از طریق جلوگیری کردن از متجاوزان، بلکه از طریق تحول ماهیت رقابت آمیز تعاملات دولت‌ها تنظیم نماید. در این نوع از امنیت، صلح به‌صورت دسته جمعی و در صورت لزوم، از طریق یک واکنش تأدیبی برقرار می‌شود و همه اعضای مسئولیت مشارکت در یک تهدید بازدارنده کلان و در صورت لزوم، اجرای آن را می‌پذیرند.

با پایان جنگ سرد، امنیت دسته جمعی به‌عنوان مبنای بالقوه‌ی ایجاد امنیت جهانی و منطقه‌ای دوباره مطرح شد، ولی به‌دلیل آنکه قدرت‌های بزرگ بار دیگر درباره چندین موضوع مهم امنیتی به مخالفت با یکدیگر برخاستند، به منصفه ظهور نرسید.

۳- امنیت هم‌نوا: کلیفورد کوپچیان معتقد است: یک نظام هم‌نوا، که تنها قدرت‌های بزرگ زمانه را در برمی‌گیرد، نظام عملی‌تری برای یک ساختار امنیت منطقه‌ای به شمار می‌آید. در یک نظام هم‌نوا، گروه کوچکی از قدرت‌های بزرگ برای جلوگیری از تجاوز با یکدیگر کار می‌کنند. اعضا به واسطه تعهد رسمی نسبت به واکنش علیه تجاوز، با یکدیگر کار نمی‌کنند، بلکه برای حل و فصل اختلافات یا بحران‌ها، بیشتر طریق مذاکرات غیررسمی را در پیش می‌گیرند (عبداله‌خانی، ۱۳۸۳: ۳۲۵).

۴- امنیت مشترک: با اینکه در این رهیافت بر امنیت نظامی بیش از هر چیز تأکید می‌شود، ولی «امنیت» وابستگی متقابل همه‌ی دولت‌ها در یک نظام بین‌المللی تعریف می‌شود. در مجموع، باید دانست که «امنیت مشترک» یک نظریه‌ی امنیتی یا یک نظام امنیتی نیست، بلکه یک ایده‌ی امنیتی است که روح غالب بر آن همکاری به جای رقابت و اتفاق عمل به جای خوداتکایی و تحصیل و حفظ امنیت و ثبات جهانی است. این ایده بر موضوعاتی مانند خلع سلاح، امنیت از طریق همکاری به جای رقابت و اقداماتی برای کنار گذاشتن حملات غافلگیرکننده استوار است.

۵- امنیت فراگیر: امنیت جامع درصدد بود دامنه‌ی تمرکز سنتی به صرف نظامی امنیت ملی را گسترش دهد تا علاوه بر نشان دادن امنیت در سطوح جهانی، منطقه‌ای، دو جانبه و داخلی، مسائل سیاسی و اقتصادی را نیز در برگیرد (همان: ۳۲۵).

۶- امنیت مبتنی بر همکاری: همانند امنیت مشترک و امنیت جامع، امنیت مبتنی بر همکاری علاوه بر گسترش دادن مفهوم «امنیت» فراسوی دغدغه‌های سنتی نظامی، که شامل نگرانی‌های اقتصادی، اجتماعی و محیطی می‌شود، برای عمق بخشیدن به فهم متقابل بودن امنیت تلاش می‌کند.

در این نوع از امنیت منطقه‌ای، تلاش می‌شود دولت‌ها به جای رقابت، به همکاری با یکدیگر بپردازند. امنیت مبتنی بر همکاری در پی ایجاد ابزارهایی است برای چالش با مخاطرات پایدار یا تهدیدات نوظهور، غلبه بر سوءظن‌هایی که منجر به ایجاد خطرات سیاسی می‌شود، و کاهش موانعی که بین جوامع، حکومت‌ها و کشورها به دنبال دوره‌های استعمار، پیش از استقلال و

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

جنگ سرد ایجاد گردید (بیلیس، ۱۳۷۹: ۸۶). اصطلاح «امنیت» مبتنی بر همکاری، بیش از رویارویی بر مشاوره، بیش از بازدارندگی بر اطمینان، بیش از تنبیه بر ممانعت، بیش از پنهان کاری بر شفافیت، و بیش از یک جانبه گرایی بر وابستگی متقابل تأکید می نماید. به نظر می رسد این رهیافت از امنیت منطقه ای بهترین نوع امنیت را برای منطقه‌ی خلیج فارس باشد؛ زیرا امنیت مبتنی بر همکاری برای تسهیل پیوند بین طیف وسیعی از مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شده و درصدد ایجاد اعتماد بین دولت‌های منطقه از طریق بحث، مذاکره، همکاری و توافق است (باقری، ۱۳۸۶: ۱۲۷-۱۱۳).

گفتار دوم: موقعیت ژئوپولیتیکی و استراتژیکی خلیج فارس

خلیج فارس به عنوان یک راه آبی و دریایی از همان سپیده دم تاریخ ارزش فراوانی داشته و به مثابه برخوردارگاه تمدن‌های بزرگ خاور باستان پیشینه‌ای چندین هزار ساله دارد. خلیج فارس حدود ۶۵۰ میلیارد بشکه از ۹۹۱ میلیارد بشکه ذخایر نفت جهان را در اختیار دارد. این رقم حدود ۶۵ درصد از کل ذخایر شناخته شده نفت در جهان است. خلیج فارس همچنین ۳۱ تریلیون متر مکعب گاز طبیعی یا ۳۰ درصد مجموع ذخایر گاز طبیعی شناخته شده در جهان را دارد. در بستر خلیج فارس بیش از ۷۰۰ حلقه چاه نفت در دست بهره برداری است. با توجه به این حجم ذخایر، خلیج فارس را انبار نفت جهانی می نامند (جعفری ولدانی، ۱۳۸۱: ۱۲-۱۱). موقعیت ویژه خلیج فارس از نظر دارا بودن ذخایر غنی نفت و گاز و همچنین موقعیت استراتژیکی و اهمیت آن به عنوان یک بازار مطلوب اقتصادی، تغییر و تحولات سیاسی سال‌های اخیر منطقه که متکی بر ایدئولوژی اسلامی است و بسط و حرکت آن در کشورهای منطقه توجه جهان را به شدت به این منطقه معطوف داشته است.

خلیج فارس پس از جنگ جهانی دوم نقش مؤثری را در اقتصاد جهان ایفا کرده است. چرخ صنایع مدرن پس از انقلاب صنعتی از اروپا و ژاپن گرفته تا آمریکا توسط نفت خلیج فارس به گردش درآمده است. نظام اقتصادی غرب با کمک نفت کشورهای این منطقه توانسته به پیشرفت و تکنولوژی امروزه برسد. علاوه بر این شرکت‌های عظیم نفتی به ویژه شرکت‌های آمریکایی با توجه به ضعف کشورهای این منطقه و تسلط بر منابع نفتی آن‌ها سودهای هنگفت و کلانی را به دست آورده‌اند. در پی جنگ جهانی دوم و بالا گرفتن خسارات و هزینه‌های جنگ و نیز گسترش سلطه آمریکا در عرصه جهانی لزوم توجه به این منطقه در دستور کار

سیاستمداران واشنگتن قرار گرفت. در اوایل دوران صنعتی شدن و تا نیمه دوم قرن بیستم به تدریج نقش نفت در تأمین انرژی جهان افزایش یافته است و اینک مقام اول را در تأمین امنیت انرژی جهان داراست.

اهمیت خلیج فارس برای غرب از آن جهت است که:

۱- منطقه خلیج فارس دارای بزرگ‌ترین ذخایر نفت است؛

۲- خلیج فارس به لحاظ استراتژیک، دنباله اقیانوس هند است؛

۳- خلیج فارس با درگیری‌های اعراب و اسرائیل پیوند خورده است؛

۴- احساس خطر از ناحیه اسلام سیاسی در کشورهای منطقه و روند روزافزون آن؛

۵- وابستگی چرخ صنعت غرب به امنیت ترانزیت نفتی در این منطقه (ذوالفقاری، ۱۳۸۶).

در دهه ۱۹۶۰ طرحی با عنوان دکترین دو ستونی برای تأمین منافع ملی آمریکا در منطقه توسط نیکسون مطرح شد. بر اساس این دکترین ایران نقش «ستون نظامی» و عربستان سعودی نقش «ستون مالی» را بازی می‌کرد (اسدی: ۱۳۷۱: ۹۲-۹۱). با پیروزی انقلاب اسلامی ایران و نیز فزون طلبی‌های صدام حسین، دگرگونی تازه‌ای در این سیاست پدید آمد. نتیجه سریع تحول در ایران و بالتبع کشورهای حاشیه خلیج فارس تغییر نگرش سریع و غیر مترقبه غرب به حاشیه جنوبی خلیج فارس و شیخ‌نشین‌های جزیره العرب با منابع عظیم نفت و گاز، آن بود. منطقه‌ای که بر اثر انعکاس تحولات انقلاب ایران تزلزل در ارکان حکومت و رژیم‌های وابسته به غرب آنها به وجود آمد و منافع غرب را مورد تهدید قرار داده بود. در پاسخ به این تحولات آمریکا استراتژی خود را بر مبنای حفظ منافع خود و جلوگیری از فروریختن رژیم‌های منطقه طراحی کرد. بر اساس این استراتژی رژیم‌های مزبور را باید از خطر سقوط نجات داد و انعکاس وسیع اثرات انقلاب اسلامی ایران را در آنها خنثی و نیز، خلأ نظامی ناشی از خروج ایران از پیمان امنیتی منطقه را (در دکترین نیکسون) به نحوی پر کرد.

خلیج فارس در میان مناطقی که در بخش معروف به خاورمیانه، به عنوان مناطق ژئوپولیتیک جداگانه و متمایز از دیگران وجود دارد، مدل منحصر به فردی از یک منطقه ژئوپولیتیک را ارائه می‌دهد. این منطقه شامل ملت‌هایی است که از نظر فرهنگی متفاوت هستند ولی از نظر مشغله‌های سیاسی، استراتژیک و اقتصادی هماهنگی و تجانس دارند. این منطقه شامل کشورهای ایران، عراق، عربستان سعودی، عمان، کویت، امارات متحده عربی، قطر

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

و بحرین است. پاکستان نیز به دلیل نزدیکی جغرافیایی و مبادله گسترده بازرگانی علایق زیادی در این منطقه دارد و می‌توان آن را در ادامه ژئوپولیتیک خلیج فارس محسوب کرد. همسایگان جنوبی ایران در خلیج فارس که شامل کشورهای عربی هستند با سطح پایین اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، وجود بحران مشروعیت و عدم ثبات سیاسی، پایگاه محکم و متحدی استراتژیک برای آمریکا شده‌اند. علاوه بر این دشمنی و عدم روابط دوستانه تاریخی با کشورهای عربی و پیشینه روابط نه چندان موفق ایران و این دولت‌ها همواره راه را برای حضور دشمنان ایران در این منطقه باز کرده است. «در بخش جنوبی ایران، دولت امارات متحده عربی دست در دست دولت‌های عضو شورای همکاری خلیج فارس همچنان به تهدید منافع ایران می‌پردازد و چند بار اعلام کرده که از ایران به دادگاه بین‌المللی شکایت خواهد برد» (مجتهدزاده، ۱۳۷۹: ۲۷۶). ورود شرکت‌های نفتی بعد از جنگ جهانی دوم به حوزه خلیج فارس، خود موجب تحولات سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی بسیار زیاد شد و این منطقه تا هم اکنون نیز نتوانسته است به یک تعادل استراتژیک که تأمین کننده منافع ملی کشورهای این حوزه باشد دست یابد.

خلیج فارس عمدتاً شامل کشورهایایی است که با مسایل و مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، ساختاری روبرو هستند. همین عقب‌ماندگی‌های ساختاری زمینه‌ساز ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌های موجود در منطقه هستند. همین امر به بازیگران خارجی فرصت لازم را برای ایفای نقش اصلی در منطقه خلیج فارس را داده است. عامل بیگانه با حضور مستقیم خود، نقش اصلی را در منطقه بازی می‌کند و این خود پیامد اوضاع داخلی منطقه است.

کشورهای حاشیه خلیج فارس به علت وابستگی شدید به درآمدهای نفتی از وضعیت اقتصادی مطلوبی برخوردار نیستند، و شدیداً در مقابل نوسانات قیمت نفت آسیب‌پذیر می‌باشند. علاوه بر مشکلات اقتصادی، فقر عمومی و نسبی که در جوامع این دولت‌ها برقرار است از جمله عوامل بی‌ثباتی این دولت‌ها و وابستگی شدید آن‌ها به دولت‌های خارجی است. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ژئوپولیتیک کشورهای نفت خیز خاورمیانه، عدم اتکای کامل آن‌ها به تفکرات انسانی ملت‌هایشان است که به دلیل وابستگی شدید آن‌ها به درآمد نفت است که آن هم از خارج تأمین می‌شود، لذا تکیه زمامداران این کشورها به سیاست خارجی و متحدان خارجی است که به نحوی می‌توانند در تأمین بودجه این کشورها از طریق خرید نفت و گاز کمک نمایند. این عامل مهم و خلأ ژئوپولیتیک ناشی از آن موجب گردیده است که هیچ یک از این کشورها از یک امنیت پایدار

همه‌جانبه و درک شده که با آحاد ملت اشتراک منافع داشته باشد، برخوردار نبوده و در هر تغییر و تحول استراتژیکی به سرعت دچار بحران می‌شوند. به این عوامل مشکلات بنیادی، اقتصادی و زیرساختی نیز اضافه می‌شوند.

این یک واقعیت است که کشورهای حاشیه خلیج فارس به دلیل این که درآمدهای اصلی کشورشان در گرو صادرات نفت و دلارهای نفتی است، به هیچ‌وجه منافع مشترکی با ملت‌هایشان ندارند و همین امر آن‌ها را به سمت سیستم‌های مطلقه و غیر دموکراتیک پیش می‌برد و عدم اتکای آن‌ها به ملت و مردمشان و عدم ثبات سیاسی باعث روی آوردن آن‌ها به ماجراجویی‌های نظامی و تسلیحاتی می‌شود. به همین دلیل شاید بزرگ‌ترین خریداران و مشتریان تسلیحات آمریکا، کشورهای نفت خیز حاشیه خلیج فارس باشند. دست یافتن به برتری نظامی و استراتژیک در خلیج فارس که راه ورود به بخشی از آب‌های آزاد جهان و محل عمده ترانزیت نفت است در رأس استراتژی دریایی دولت‌های بزرگ و از طریق همکاری با کشورهای منطقه است و این‌ها نشان از ضرورت تأمین امنیت تجارت دریایی در خلیج فارس می‌باشد.

«ظهور افکار ناسیونالیستی مانند پان عربیسم، پان ترکیسم و پان ایرانیسم در نیمه دهه ۱۹۵۰ میلادی منطقه را دچار التهابی ساخت که تا دو دهه ادامه داشت. کارایی نداشتن بعضی از رهبران کشورهای منطقه، و دور بودن آنان از نخبگان و روشنفکران نیز از چالش‌های اصلی به شمار می‌رود. حکومت‌های اقتدارگرایی فردی، سلطنتی و خانوادگی و حتی قبیله‌ای نیز بیش‌تر نظام‌های سیاسی را دچار بحران مشروعیت ساخته است. این بحران سبب شکنندگی داخلی شده که بر اثر آن این کشورها به قدرت‌های بیگانه متکی می‌شوند و بدین ترتیب حضور بیگانگان در منطقه توجیه می‌شود. تک محصولی بودن کشورها و اتکای آن‌ها به صدور نفت و اقتصاد موازی، سبب وابستگی آن‌ها به قدرت‌های صنعتی و بی‌نیازی از همسایگان شده است. آمریکا و اسرائیل نیز در سایه این شرایط در صدند روند طبیعی اقتصاد منطقه را تخریب و پیوسته کشورهای منطقه را به دلارهای نفتی وابسته کنند. این سیاست عواید سرشاری روانه کشورهای غربی و به ویژه آمریکا می‌کند. در این راستا کشورهای منطقه خلیج فارس درآمدهای نفتی را به سبب اختلاف‌های) مرزی و گاه قومی (و شرایط کلی حاکم بر منطقه بار دیگر در راستای اهداف نظامی خود به سوی غرب روان می‌سازند» (سیمبر، ۱۳۸۵: ۲۸).

از طرفی بحران‌های هویت، نابسامانی‌های اجتماعی، عدم کارایی و ناتوانی در رهبری جامعه در میان اعراب و بحران مشروعیت، اختلافات قومی، قبیله‌ای در داخل و اختلافات سیاسی و

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

مذهبی (و گاه فردی) در خارج و آسیب‌پذیری‌های زیاد در کشورهای منطقه، دست به دست هم داده تا کشورهای عرب منطقه جزء ضعیف‌ترین مجموعه ملت-کشورها در سطح جهان به حساب آیند. آمریکا نیز به دعوت کشورهای منطقه و با انگیزه و هدف حفظ امنیت و ثبات (خود و هم پیمانانش) در این منطقه حساس پا به این نقطه از جهان استراتژیک گذاشته و همواره خود را مسؤول و حافظ منافع جهانیان در خلیج فارس می‌داند.

«شرایط داخلی در خلیج فارس به گونه‌ای است که زمینه هر گونه همکاری دو جانبه و چند جانبه میان کشورهای منطقه را از میان برده و این کشورها را برای کسب امنیت متوجه خارج کرده است. حضور مستقیم عامل بیگانه خود، پیامد اوضاع داخلی منطقه است و با اصلاح اوضاع داخلی می‌توان نقش عامل بین‌المللی را در این منطقه کاهش داد. بنابراین عامل اصلی ناامنی، بی‌ثباتی و حضور بیگانه، در مسائل و مشکلات داخلی منطقه نهفته و برآیند مستقیم عملکرد کشورهای منطقه است و ضرورتاً برای از میان بردن معلول، باید علت آن را از میان برد» (رنجبر، ۱۳۷۸: ۱۷۴).

گفتار سوم: خلیج فارس و نظام جدید امنیت منطقه‌ای

طراحان آینده سیستم امنیتی باثبات در خلیج فارس با دشواری‌ها و پیچیدگی‌های فراوانی روبه رو خواهند بود. نخستین مشکل، وجود سه قطب بالقوه قدرت (عربستان و دیگر کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ایران و عراق) در این منطقه است. هرچند عربستان سعودی به حفظ وضع موجود منطقه معتقد است، اما ایران و عراق به آن اعتقادی ندارند. عربستان برای حفظ این موازنه تمایل به حضور آمریکا در منطقه دارد. ایران نیز احساس می‌کند شایستگی آن را دارد که قدرت برتر منطقه باشد؛ حقی که به نظر این کشور، نادیده گرفته شده است. عراق نیز که در گذشته مایل بود نقش اول را در جهان عرب ایفا کند، به دلیل تنگناهای ژئوپولیتیک در خلیج فارس و عبور خط لوله‌های صادرات نفتش که از میان کشورهای رقیب می‌گذرد و مشکلات اخیرش پس از تهاجم امریکا، توانایی طرح ادعاهای قدیمی خود را ندارد و در این زمینه، با مشکلاتی فراوان و عمیق روبه روست.

دوم اینکه، هیچ گونه همگونی و تناسبی بین این سه قطب وجود ندارد. مردم و جغرافیای طبیعی ایران، موقعیت برتر و عمق استراتژیک بیشتری را برای این کشور فراهم می‌کند. در دهه ۷۰، عراق تنها در صورتی توانایی رقابت با قدرت ایران را داشت که جامعه خود را به

صورت همیشگی نظامی می‌کرد. از سوی دیگر، کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و در رأس آنها عربستان از توان مالی بسیار بالایی برخوردارند، اما این توانایی‌ها به حالت راکد درآمده و آنها نمی‌توانند توانایی مزبور را به برتری استراتژیک تبدیل و بین خود با ایران یا با عراق موازنه قدرت ایجاد کنند.

این پویایی و تحرک بدین معنی است که هرچند تاکنون، منطقه، مطابق اصول سیاست واقع‌گرایانه اداره شده، اما پیش شرط‌های لازم برای موفقیت، مانند توانایی برای دستیابی به موازنه قدرت و پذیرش حفظ وضع موجود از جانب عموم کشورها، وجود نداشته و در نتیجه، این منطقه برای مردم خود و مردم دیگر قسمت‌های جهان همچنان، ناآرام باقی مانده است، در حالی که دیگر قسمت‌های جهان به مراتب از این منطقه امن‌ترند. در دهه ۸۰، در سطح جهانی، تفکر جدید درباره مفهوم امنیت به طور شگفت‌آوری از سوی گورباچف و ریگان پشتیبانی می‌شد. هم‌زمان با این تفکر، تعریف بسیار موسعی از امنیت در غرب رواج یافت که ابعاد جدید مشروعیت اقتصادی و سیاسی را نیز شامل می‌شد. در واقع، زوال درک سنتی و رئالیستی از روابط بین‌الملل و پایان مفهوم حاصل جمع جبری صفر در امنیت ملی عرصه را برای اعمال سیستم امنیت جمعی گشود (Buzan, 1991; Chipman, 1992: 109-131). طی دهه ۹۰، و در آغاز هزاره سوم میلادی در اروپا، شرق آسیا و آمریکای لاتین مفاهیم امنیت جمعی رایج و سیستم امنیتی جدید با تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی تقویت شد؛ دگرگونی‌هایی که ثبات را به منزله زیربنایی در این مناطق فراهم کردند. در واقع، ثبات از یکسو، اصلاحات معنی‌دار را تقویت می‌کند و از سوی دیگر، به آن وابسته است؛ وضعیتی که در منطقه خلیج فارس وجود ندارد.

به رغم مباحث طرح شده در مورد امنیت جمعی در خلیج فارس، مفاهیم مزبور کمتر جا افتاده‌اند و موازنه قدرت در این منطقه هنوز هم مانند گذشته بی‌ثبات است و هیچ‌یک از این سه قطب برای همکاری با دو قطب دیگر از خود تمایلی نشان نداده است، حتی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس به جای ایجاد یک سیستم امنیتی جمعی واقعی، علیه دیگر قدرت‌های منطقه عمل می‌کنند.

بروز تحولات جدید ضرورت شکل‌گیری یک نظام جدید امنیت منطقه‌ای در خلیج فارس بر اساس واقعیات سیاسی، فرهنگی و امنیتی منطقه را اجتناب‌ناپذیر کرده است. این ضرورت به سه اساس قرار دارد:

۱- افزایش اهمیت و نقش منطقه‌ای ایران؛

۲- خروج عراق از حالت یک بازیگر تهدیدگر؛

۳- تغییر ماهیت تهدیدات امنیتی (برزگر، ۱۳۸۶: ۷۶-۵۹).

با بروز تحولات جدید سیاسی در عراق و منطقه بی‌تردید جایگاه و اهمیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران افزایش پیدا کرده است. لذا جایگاه ایران در نظام امنیت منطقه‌ای باید بر اساس نقش جدید آن تعریف گردد. منطق افزایش نقش ایران به دلیل برخورداری از پایه‌های طبیعی قدرت به خصوص در جنبه‌های فرهنگی، اجتماعی و ژئوپولیتیک است که نادیده گرفتن آنها به ضرر نظام امنیت منطقه‌ای می‌باشد. در طول دو دهه گذشته، حضور قدرت‌های خارجی (آمریکا) در اطراف مرزهای ایران و تهدید این کشور، تعادل طبیعی قدرت در سطح منطقه را بهم ریخته و منجر به فراهم شدن بی‌اعتمادی میان دولت‌ها شده است. روابط تنش آمیز ایران و عراق و کشورهای حوزه خلیج فارس دو مثال آشکار در این زمینه به حساب می‌آیند. دخالت پررنگ عنصر خارجی در نظم منطقه‌ای خلیج فارس همواره یکی از مشکلات بی‌نظمی در سطح منطقه بوده است. تثبیت و حمایت بی حد و حصر رژیم شاه به‌عنوان ژاندارم منطقه نه تنها رقابت تسلیحاتی در منطقه را افزایش داد بلکه ریشه‌های بی‌اعتمادی بین ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس را افزایش داد. حمایت از صدام حسین در طول دهه ۱۹۸۰، منجر به دست اندازی به کویت شد. در واقع حضور گسترده نظامی آمریکا در منطقه و ایجاد پایگاه‌های نظامی دائمی در عمق کشورهای منطقه موجب فاصله بین دولت‌ها و ملت‌ها شده است. این امر در قالب وابستگی سیاسی- امنیتی حکومت‌ها به دولت آمریکا مطرح می‌باشد که مشروعیت رژیم‌ها را نزد ملت‌ها زیر سؤال برده است.

از سوی دیگر نوع و ماهیت تهدیدات امنیتی- سیاسی در منطقه در طول دهه گذشته در حال تغییر بوده است. بدین معنی که در گذشته عمده تهدیدات ناشی از رقابت‌های تسلیحاتی، وجود دو دستگی‌ها، ائتلاف‌های نظامی و بطور کلی تهدیدات ناشی از رقابت و دشمنی دولت‌ها و بروز جنگ‌ها بوده که عمدتاً مبتنی بر تصور «تهدید خیالی» در چارچوب «منافع طرف سوم» استوار بود. به‌عنوان مثال احساس تهدید امنیتی از ناحیه ایران در برداشت کشورهای حوزه خلیج فارس ناشی از یک تصور خیالی از تلاش ایران برای افزایش حضور مداخله‌گرایانه در مناطق جنوبی حوزه خلیج فارس است. این تصور در طول دهه ۱۹۹۰ با نقش و حضور آمریکا تقویت می‌گردید. یا به تعبیر بعضی از تحلیلگران مسایل خاورمیانه، تثبیت قدرت صدام حسین

بعد از جنگ ۱۹۹۱ توسط آمریکا، به دلیل زنده نگهداشتن تهدید عراق در منطقه و از آن طریق تقویت پایه‌های حضور نظامی، وابسته کردن حکومت‌های منطقه به آمریکا و همچنین فروش و ارسال تسلیحات نظامی به کشورهای منطقه بوده است.

تحولات جدید سیاسی در عراق نقطه عطفی در شکل‌گیری تهدیدات جدید با ماهیت متفاوت امنیتی-سیاسی است. در این راستا شکل تهدیدات از قدرت سخت^۱ به قدرت نرم^۲ در حال تغییر است. محور اصلی شکل‌گیری تهدیدات جدید نیز تغییرات به وجود آمده در ساخت قدرت و سیاست عراق و خروج این کشور از نظامی‌گری و افراطی‌گری به شکل سنتی و تأثیرات آن بر منطقه است. تهدیدات جدید عمدتاً بر محورهایی همچون، تجدید حیات سیاسی و بیداری ملت‌ها (به خصوص ملت شیعه)، افزایش تقاضاها برای خود مختاری بیشتر در میان هویت‌های فرهنگی و سیاسی مختلف، تضعیف اقتدار و مشروعیت حکومت‌ها، افزایش نقش توده‌ها در ساخت قدرت و سیاست و ... از یکسو و تهدیداتی همچون گسترش تروریسم در عراق و سوریه، آلودگی محیط زیست، قاچاق مواد مخدر، امنیت تجارت و صدور انرژی و ... از سوی دیگر، استوار می‌باشد به عبارت دیگر جنس و ماهیت تهدیدات جدید به گونه‌ای است که نیازمند «همکاری جمعی و متقابل» میان تمامی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که دارای منافع در منطقه می‌باشند. به عنوان مثال مبارزه با تروریسم القاعده نیازمند همکاری همه کشورها در مسدود کردن راه‌های ارتباطاتی و فعالیتهای نظام‌مند این سازمان می‌باشد که نوبه خود نیازمند همکاری متقابل تمامی حکومت‌های منطقه است.

نظام امنیتی سنتی در منطقه عمدتاً به محور تهدیدات سنتی و شرایط خاص دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ طراحی شده است. این نظام با تکیه بر نظریه‌هایی همچون «توازن قوا»، «مهار دو جانبه»، «تهدید خیالی جمهوری اسلامی ایران» و عمدتاً بر محور «نظام امنیت وارداتی» و مبتنی بر خواست و منافع بازیگران فرامنطقه‌ای یا به عبارت دیگر «منافع طرف سوم» استوار است. در شرایط حاضر، چنین نظامی که زمینه‌های تنش و بی‌اعتمادی در میان دولت‌ها را افزایش می‌دهد و مبتنی بر سوء برداشت‌ها از نقش، جایگاه و اهداف کشورهای منطقه نسبت به یکدیگر می‌باشد، با شرایط منطقه هماهنگ نیست و لذا کارآیی لازم را همان‌گونه که در طول چند سال گذشته ندارد که با بروز بحران‌های مختلف از جمله جنگ‌های

1 - Hard

2 - Soft

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

اول و دوم خلیج فارس آشکار گردید. و به همین دلیل شرایط و واقعیت‌های منطقه شکل‌گیری نوع جدیدی از ترتیبات امنیتی را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. این ترتیبات جدید امنیتی باید در درجه اول مبتنی بر تعریف جدید از ماهیت تهدیدات، شناخت صحیح از اهداف بازیگران و شناسایی و کارکردن بر مشترکات و نگرانی‌های مشترک و نه صرفاً تضادها، استوار باشد. بدیهی است در نظر گرفتن مفاهیم فوق‌بیش از هر چیز نیازمند تغییر در نوع نگاه و برداشت نسبت به تهدیدات جدید و امتناع بازیگران در پذیرش آن و یا به عبارت دیگر حرکت به سوی تعریف جدیدی از مسایل امنیتی منطقه می‌باشد. گذشته از تغییر در نوع شناخت و روش بازیگران نسبت به نقش و حضور یکدیگر، ترتیبات جدید امنیتی در منطقه نیازمند در نظر گرفتن ویژگی‌های زیر نیز می‌باشند (همان: ۷۶-۵۹):

الف) شامل کردن تمامی کشورهای مهم منطقه از جمله ایران و عراق

مفهوم «استثناء کردن» بعضی از بازیگران و تعریف نقش «تهدیدآمیز» از آنها دیگر در سطح منطقه قابل پذیرش نیست. این امر بیش از هر چیز به جایگاه جدید و نقش بازیگران اصلی منطقه در ساخت قدرت و سیاست منطقه است. به‌عنوان مثال نقش و جایگاه منطقه‌ای ایران بعد از بحران عراق افزایش یافته و جایگاه عراق جدید با ماهیت متفاوت نیز نیاز به تعریف جدید از نقش این کشور را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در این چارچوب، «بومی‌کردن» ترتیبات امنیتی منطق طبیعی نیازهای امنیتی منطقه است. بر این اساس کشورهای اصلی منطقه باید ستون‌های اصلی امنیت منطقه‌ای باشند و از نقش آنها در جهت سازنده و مؤثر در خدمت نظام امنیت جمعی و مقابله با تهدیدات جدید استفاده شود. دستیابی به نوعی «تعادل» و «نزدیکی خواسته‌های مشترک» در این زمینه و یا به عبارتی دسترسی به نوعی موازنه مبتنی بر نقش‌های بازیگران بر اساس پایه‌های قدرت آنها اهمیت حیاتی دارد. همان‌گونه که استدلال شد یکی از دلایل اصلی در زمینه ارائه تعریف سنتی از تهدید متقابل، وجود برداشت‌های متفاوت در میان بازیگران از نقش و اهداف یکدیگر بوده است.

ب) کم‌رنگ کردن نقش بازیگران فرامنطقه‌ای

این مسأله به معنای نفی کامل نقش بازیگران خارجی نیست، بلکه بیشتر به معنای در نظر گرفتن نقش بازیگران ذینفع به عنوان ستون فرعی نظام امنیت منطقه‌ای و یا به عبارت دیگر نقش ناظر یا متعادل‌کننده می‌باشد. در گذشته انرژی دو طرف صرف مقابله با تهدیداتی می‌شد که از سوی «طرف سوم» و در خارج از منطقه معرفی می‌شد نه براساس واقعیات منطقه‌ای. همان‌گونه که بحران عراق نشان داد، ملت‌های منطقه همانند گذشته حاضر به پذیرش نقش و نفوذ پررنگ عناصر مداخله‌گر خارجی نمی‌باشند. از سوی دیگر حضور پررنگ نیروهای خارجی و در رأس آن آمریکا در سطح منطقه و در طول دو دهه اخیر (۲۰۱۰-۱۹۹۰) نشان داد که تا چه اندازه این حضور می‌تواند هزینه‌های امنیتی و سیاسی زیادی برای حکومت‌های منطقه داشته باشد. این هزینه‌ها چه در قالب افزایش شکاف و بی‌اعتمادی میان دولت‌های منطقه و به تبع افزایش رقابت‌های تسلیحاتی و چه در قالب خطرات ناشی از گسترش عملیات تروریستی مشروعیت دولت‌های منطقه را نزد ملت‌ها کاهش داده است. به عنوان مثال سازمان القاعده از دلایل اصلی هدایت عملیات در عربستان سعودی و اردن را مبارزه با رژیم‌های وابسته به آمریکا می‌داند که زمینه‌های حضور خارجی را از طریق تقویت نظام‌های سیاسی-امنیتی و اقتصادی در سرزمین‌های اسلامی فراهم کرده‌اند.

ج) شناسایی زمینه‌های مشترک تهدیدات امنیتی

این امر بیش از هر چیز به معنای کارکردن بر مشترکات و نگرانی‌های عمومی از چالش‌های امنیتی در نزد بازیگران منطقه‌ای است. در نظام سنتی امنیتی تأکید بر «تضادها» و «اختلافات» محور اصلی شکل‌گیری نظام امنیتی بود. همان‌گونه استدلال گردید ماهیت تهدیدات در شرایط حاضر تغییر کرده‌اند. به همین دلیل نیاز به همکاری متقابل در جهت مقابله با تهدیدات که عمدتاً هزینه‌های امنیتی-سیاسی آن در چارچوب کل منطقه در نظر گرفته می‌شود، ضروری است. در این زمینه ارائه تعریف جدید از نوع برداشت بازیگران اصلی منطقه از تهدیدات امنیتی حائز اهمیت است. به عنوان مثال، برای جمهوری اسلامی ایران تهدیدات امنیتی منطقه در شرایط حاضر بیش از اینکه از نواحی جنوبی باشد از ناحیه اسرائیل و بطورکلی حضور آمریکا در اطراف مرزهای ایران تعریف می‌شود. این بدان معنا است که نگاه ایران بیشتر در چارچوب تهدیدات کلان و استراتژیک تعریف می‌شود تا تهدیدات ناشی از چالش‌های داخلی در سطح منطقه. این در حالی است که تصور و

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

برداشت تهدیدات امنیتی نزد کشورهای حوزه خلیج فارس متفاوت از ایران است. بنابراین نزدیکی دیدگاه‌های مقابل از زمینه‌های مشترک تهدیدات با توجه به شرایط جدید منطقه‌ای حائز اهمیت زیادی است.

د) ایجاد وابستگی متقابل امنیتی، سیاسی و اقتصاد در سطح روابط بازیگران

هیچ نظام پایدار و متعادل منطقه‌ای بدون ایجاد وابستگی متقابل در زمینه‌های مختلف بین بازیگران اصلی دوام نمی‌یابد. منطق استدلال فوق این است که در صورت بروز هرگونه ناامنی و بی‌ثباتی در سطح منطقه، کلیه بازیگران اعم از منطقه‌ای یا فرامنطقه‌ای متحمل هزینه‌های زیادی می‌شوند. به همین دلیل تمامی بازیگران سعی خواهند کرد تا به نوعی از زمینه‌های بروز تنش که می‌توانند ریشه‌های امنیتی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی داشته باشند جلوگیری کنند. به عبارت دیگر حرکت به سوی همکاری‌های سازنده و یا حتی رقابت سازنده باید جایگزین زمینه‌های بی‌اعتمادی و تضاد در روابط کشورها گردد. در این چارچوب، بهم پیوستگی اقتصادهای کشورهای منطقه، ایجاد نوعی بازار مشترک در زمینه تبادل کالاها، خدمات و تکنولوژی، اتصال خطوط انتقال انرژی نفت و گاز، استفاده از تسهیلات مشترک بندری، اتصال سیستم‌های بانکداری و تجارت و تقویت توریسم، اتصال خطوط کشتیرانی و حمل و نقل هوایی، رفع محدودیت‌های گمرکی و مواردی از این قبیل می‌توانند زمینه‌های وابستگی متقابل در تمامی زمینه‌ها را فراهم سازند که به نوبه خود کشورها را در برابر امنیت جمعی مشترک مسؤول و پاسخگو می‌سازد.

گفتار چهارم: ضرورت اعتماد سازی در خلیج فارس

در علم سیاست و روابط بین‌الملل، شوق و علاقه‌ی شدید به جلوگیری از درگیری، منازعه و جنگ، ریشه در قرن ۱۹ دارد. بر اساس تعریفی که فرهنگ‌های لغت ارائه می‌دهند، «اعتماد» یعنی: اطمینان فکری یا اعتقاد شدید به قابل اطمینان بودن دیگری، و یا به صداقت و واقعیت یک حقیقت. یکی از معروف‌ترین تعاریفی که در خصوص اقدامات اعتمادسازی ارائه شده توسط جوهان هولست^۱ و کارن ملندر^۲ صورت گرفته است. بر اساس این تعریف، اعتمادسازی متضمن گواه معتبر از فقدان تهدیدات مخاطره‌انگیز است. تعاریف مشابهی در تبیین تدابیر اعتمادسازی

1 - Johan Holst

2 - Karen Melander

توسط نویسندگان دیگری همچون کالوی^۱ نیز صورت گرفته است. به نظر وی، اقدامات اعتمادساز ممکن است به عنوان اقدامات سیاسی تعریف گردند که برای افزایش اطمینان در نظام‌های دفاعی نیروهای نظامی صورت می‌پذیرند (ابراهیمی فر، ۱۳۸۱: ۲۲).

ایجاد صلح و ثبات و اجتناب از جنگ قانع کننده ترین دلیلی است که محققان روابط بین‌الملل اعتمادسازی آن را به عنوان یک اهمیت و ضرورت بیان کرده‌اند. فریدمن در بیان ضرورت اعتمادسازی می‌گوید:

ارزش اصلی تدابیر اعتمادسازی ممکن است در روند واقعی اعتمادسازی در زمان صلح باشد که به آرام شدن تنش‌ها کمک می‌کند، به گونه‌ای که احتمال ایجاد بحران‌های جدی را از میان می‌برد.

«اعتمادسازی» به مجموعه اقدام‌های عملی اطلاق می‌شود که به دلیل ایجاد فضای همکاری، کاربرد پیدا می‌کند و منظور از آن ایجاد نوعی حس همکاری بین طرفین با درک این مطلب است که همکاری امکان پذیر بوده و بهتر از رویارویی است. این تدابیر همچنین موجب این درک متقابل می‌شوند که منافع ملی را می‌توان از طریق همکاری و نه از طریق رویارویی ارتقا بخشید و از برخورد ناخواسته و تصادفی دو طرف ممانعت به عمل آورد (روشندل و سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۲۱).

افزون بر این، اقدام‌های اعتمادسازانه تعامل انسانی را امکان پذیر می‌سازد و کمک می‌کنند تا دشمن را بشناسیم و به دیدگاه او پی ببریم، و این درک متقابل را فراهم می‌آورد که این اقدام‌ها در نهایت می‌توانند تنش‌ها را کاهش دهند.

یکی از مهم‌ترین مفاهیم مطرح شده از اقدامات اعتمادسازانه تعریف یوهان هولست است. وی معتقد است: اقدام‌های اعتمادسازی ممکن است به‌عنوان ترتیباتی به منظور ارتقای اطمینان فکری و اعتماد به قابل اطمینان بودن کشورها تعبیر گردد (ابراهیمی فر، ۱۳۸۱: ۲۸).

به بیان دیگر، نیاز مبرم به اعتمادسازی نشانگر آن است که مشکل امنیتی وجود دارد. اعتمادسازی به کشورهای منطقه خلیج فارس کمک می‌کند تا بر موانع سیاسی و روانی عدم اعتماد و سوءظن موجود غلبه نمایند و یک هدف مشترک را تحقق بخشند. اقدامات اعتمادسازانه می‌توانند کمک‌های مهمی به ترویج نگرش همکاری امنیتی در میان هر یک از دولت‌های منطقه

1 - Kalevi Ruhala

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

بنمایند. همچنین این اقدامات می‌توانند با نهادینه کردن مجاری گفت و گو و با مدیریت بحران و جلوگیری از منازعه، موجب ایجاد ثبات هرچه بیشتر در منطقه گردند. نهایت اینکه اقدامات اعتمادسازانه می‌توانند به عنوان نشانه همکاری منطقه‌ای به کار روند و موجب هر چه بیشتر شدن تنش زدایی و اختلاف بین کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس گردند.

واقعیت این است که امنیت خلیج فارس از طریق استفاده از نیروی نظامی تأمین نخواهد شد؛ چرا که شرایط کنونی منطقه با گذشته تفاوت قابل ملاحظه‌ای نموده است و صرف تقویت نیروهای نظامی نمی‌تواند ضامن امنیت کشورهای منطقه باشد (بیلیس، ۱۳۷۹: ۵۷). امروزه کشورهای منطقه باید از طریق افزایش امنیت در منطقه‌ی خلیج فارس، بتوانند امنیت خود را بر پایه‌ی اعتماد متقابل، گسترش منافع و همکاری مشترک تأمین نمایند. با توجه به عواملی که در ذیل ذکر می‌شوند، می‌توان به ضرورت و اهمیت اعتمادسازی در منطقه‌ی خلیج فارس پی برد:

اول. اهمیت راهبردی نفت خلیج فارس در آینده نیز ادامه خواهد داشت. از این رو، کشورهای صنعتی شیوه‌های لازم برای مهار جریان نفت را به کار خواهند بست. مجموعه مسائل حساس در مهم‌ترین منطقه‌ی سیاسی جهان، بازار نفت را همچنان به صورت یک مرکز سیاست زده نگاه خواهد داشت. اعتماد متقابل کشورهای منطقه و افزایش سیاست‌های تنش زدایی بین دولت‌ها می‌تواند به عنوان مهم‌ترین ابزار مقابله با این بحران‌ها تلقی شود. از سوی دیگر، کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس با توجه به پیوستگی منافع برای بقا، پایداری و مقابله با خطرات، به ارتباط و اعتماد متقابل نیاز مبرم دارند.

دوم. با توجه به جهانی شدن اقتصاد، به نظر می‌رسد تهدیدها و جنگ‌های آتی جهان کمتر به خاطر تمدن‌ها، بلکه بیشتر به سبب تعارض منافع گوناگون از جمله منافع اقتصادی صورت بگیرد (اسپوزیتو، ۱۳۶۷: ۳۱۴). از این رو، چالش‌های سیاسی و امنیتی در جهان با ارتباط و وابستگی فزاینده‌ای که دارند، به شناخت منافع مختلف و مشترک منطقه‌ی خلیج فارس نیاز دارند.

پس هدف اقدامات اعتمادسازانه تحول و دگرگون ساختن چارچوب روابط معلوم و مشخص است که در آن بدگمانی و سوءظن عمیق دوجانبه یا چند جانبه و نگرشی تردیدآمیز نسبت به دیگران وجود ندارد. می‌توان گفت: اقدامات اعتمادسازانه‌ی کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس دارای چهار نقش مکمل می‌باشد:

۱- نقش آموزشی؛ تا از این طریق، کشورها با یکدیگر آشنا شوند و درک متقابل یکدیگر در منطقه پدید آید.

۲- نهادینه کردن مجاری گفت و گو میان کشورهای منطقه و کمک به مدیریت بحران؛

۳- دست یابی به نیات و مقاصد کشورهای منطقه؛

۴- ایجاد همکاری منطقه ای و ارسال پیام‌های همکاری و مصالحه در صورت ضرورت.

واقعیت این است که امنیت واقعی منطقه‌ای در خلیج فارس از طریق استفاده از نیروهای نظامی تأمین نمی‌شود؛ چرا که شرایط کنونی با سال‌های گذشته تفاوت قابل ملاحظه ای نموده است. با در نظر گرفتن این شرایط، وجود یک برنامه ریزی منسجم و هماهنگ و اتخاذ مواضع انعطاف پذیر در خصوص کشورهای منطقه، یک ضرورت تلقی می‌گردد.

بر این اساس و با توجه به شرایط جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی و استراتژیک مشترک کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس، حصول به دو هدف اساسی «امنیت» و «منافع ملی کشورها» در سایه‌ی وحدت و هویت منطقه‌ای میسر است (باقری، ۱۳۸۶: ۱۲۷-۱۱۳). بنا به علل اختلاف نظرهای جغرافیایی، همکاری در زمینه‌های اقتصادی و فنی، که بر همکاری‌های سیاسی - استراتژیک ترجیح دارند، اساس یک نظام امنیتی مبتنی بر همکاری منطقه‌ای و سالم و راه منحصر به فرد این کشورها برای رسیدن به اهداف است که در این بخش، الگوهای مناسب ذیل پیشنهاد می‌شوند:

۱- اسلام به‌عنوان ایدئولوژی حاکم بر ملت‌های منطقه، باید حامل پیام وحدت آفرین باشد. از تعصبات خشک باید دوری جست و از این طریق، از رقابت ایدئولوژیک و جنگ سرد اسلامی میان عرب و عجم از یکسو و شیعه و سنی از سوی دیگر اعراض نمود و کانون تشنج را از بین برد؛

۲- ایجاد روابط دوستانه بین کشورهای مسلمان منطقه و عدم گرایش به «پان»‌های مختلف و رفع تمایزات بین عرب و فارس و اقدام به احساسات زدایی از جمله موارد سیاست خارجی کشورهای منطقه است؛ همچنین تأکید بر این موضوع که تأمین منافع ملی همه در گرو مسالمت، صلح و همزیستی دسته جمعی است؛

۳- ایجاد روابط برابر و بدون اهداف سلطه‌جویانه و رقابت آمیز، که تا به کنون مورد بهره برداری کشورهای ذی‌نفوذ در منطقه - مانند آمریکا، انگلستان و اسرائیل بوده است؛

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

- ۴- زدودن نگرش‌ها و ذهنیت‌های منفی تاریخی و قبولاندن این موضوع که هیچ یک از کشورها هرگز قصد سلطه بر منطقه را ندارد و این موضوع تبلیغ کشورهای غربی، به ویژه آمریکا است. در این زمینه، باید دشمن واقعی، اصلی، دیرینه و مشترک دنیای اسلام شناسایی شود؛
- ۵- نفت به‌عنوان بزرگ‌ترین منبع تحصیل ارز برای کشورها، اصلی‌ترین منبع درآمد دولت‌های منطقه است، به گونه ای که نفت و گاز به تنهایی قریب به ۹۵ درصد مجموع نیازهای کشورهای مورد نظر را تأمین می‌کنند. بدین روی، باید سیاست‌های نفتی هماهنگی با کشورهای منطقه در قبال کشورهای صنعتی، به منظور افزایش و کنترل قیمت نفت و حفظ میزان آن اتخاذ گردند؛
- ۶- کاهش بودجه و هزینه‌های دفاعی کشورها و اساس قرار دادن «دفاع» در تولید و تهیه‌ی تجهیزات نظامی و رفع تبلیغات سوء غرب، به ویژه آمریکا و جلب اعتماد دولت‌های منطقه‌ی خلیج فارس نسبت به یکدیگر؛
- ۷- اتخاذ تدابیر جدید امنیتی توسط تمام کشورهای منطقه‌ی خلیج فارس با تکیه بر اصل عدم دخالت در امور داخلی یکدیگر و احساس برابری با همه‌ی کشورها و نداشتن تمایل به چیرگی در چارچوب امنیتی جدید؛ همان گونه که گفته شد، امنیت منطقه برای دولت‌های منطقه اهمیت حیاتی دارد. در این باره، باید کمک کرد تا وابستگی نظامی کشورهای منطقه به غرب کاهش و در مقابل، حاکمیت کشورها افزایش یابد؛
- ۸- حل اختلافات ارضی و احترام متقابل به معاهدات مرزی و تمامیت ارضی کشورهای منطقه؛ برخی از دولت‌های منطقه به خاطر حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، با انگیزه‌های سیاسی، تلاش می‌کنند اختلافات مرزی را بین‌المللی کنند. این ثابت می‌کند که بهره‌گیری سیاسی از این موضوع بر هر ادعای حقوقی واقعی می‌چربد. کشورهای منطقه باید در قالب سیاست تنش زدایی و اعتمادسازی، روابط خود را با هم توسعه دهند و مسائل پیش آمده را نیز به نحو مسالمت آمیز و از طریق مذاکره‌ی مستقیم و بدون دخالت کشور ثالث و یا قدرت‌های فرامنطقه‌ای حل نمایند؛
- ۹- تشکیل کمیته دائمی اطلاعات منطقه‌ای با هدف انتقال سریع و به موقع اطلاعات برای مقابله با تروریسم افراط‌گرایی و بهبود وضعیت امنیتی منطقه؛
- ۱۰- تدوین استراتژی فرهنگی و سازوکارهای دسته جمعی برای مهار منازعات قومی و قبیله‌ای؛

۱۱- گسترش همکاری‌های دسته‌جمعی اقتصادی از جمله امضای قرارداد تجارت آزاد بین ایران و شورای همکاری، و نیز ایران و عراق (FTA)؛ گسترش همکاری‌های اقتصادی بین کشورهای منطقه و انجام مبادلات پر حجم و سعی در افزایش میزان وابستگی اقتصادی کشورها به همدیگر که به همان میزان، این وابستگی اقتصادی بر تصمیمات سیاسی تأثیر خواهد گذاشت و کشورهای منطقه را به هم نزدیک‌تر خواهد کرد و در نهایت، موجب تشنج زدایی خواهد شد. همکاری اقتصادی معمولاً از طریق تشکیل اتحادیه‌های مشترک اقتصادی صورت می‌گیرد که پس از اعتمادسازی سیاسی نتیجه می‌دهد. تمام کشورهای منطقه باید در الگوی پیشنهادی اقتصادی، چرخه‌ی اقتصادی را از مسائل سیاسی جدا نمایند و به نظام اقتصادی خود سروسامان دهند؛ زیرا تنها در این صورت است که می‌توان از اهداف ملی کشورها پشتیبانی نمود؛

۱۲- گسترش همکاری‌های جمعی فنی و تخصصی در زمینه‌های موضوعاتی مانند محیط زیست دریایی، بهداشت و...؛

۱۳- تعهد شدن دولت‌های منطقه به کنترل فضای رسانه‌ای و ترغیب هم‌زیستی مسالمت‌جویانه پیروان مذاهب در کنار یکدیگر؛

۱۴- بهره‌گیری از روند جهانی شدن و انقلاب ارتباطات؛ روندهای جدید بین‌المللی از جمله جهانی شدن و انقلاب ارتباطات باعث تغییرات جدی و قابل توجهی در کشورهای منطقه خلیج فارس در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی و تا حدی سیاسی شده است. این تغییرات می‌تواند الگوی روابط و تعاملات کشورهای منطقه را نیز با تحولاتی همراه سازد و آن را به سوی اقدامات همکاری‌جویانه بیشتر هدایت کند.

نتیجه‌گیری

در این برهه‌ی زمانی، امنیت همه جانبه‌ی خلیج فارس را تنها با ابزارهای نظامی نمی‌توان برقرار کرد. بلکه نیازمند سازوکارهای خاصی است تا همکاری همه کشورها را برانگیزد و همه کشورهای منطقه را در آن شرکت دهد. و این مهم حاصل نمی‌شود، مگر با تشریک مساعی و همکاری همه جانبه تک تک کشورهای منطقه و پرهیز از هر گونه اختلاف و دودستگی. از سوی دیگر، امنیت منطقه حول ایجاد «امنیت جمعی» دور می‌زند. این امر مستلزم یک نظام امنیتی مشترک است که در آن راهبردهای امنیتی تمام کشورها یکپارچه گردیده، یکدیگر را تکمیل نمایند. ایجاد این نظام نیازمند توافق بر سر گروهی از اقدامات مشترک است. بهترین راه

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

نیل به چنین هدفی اقدامات اعتمادسازانه در جهت ایجاد اعتماد است و در این مسیر برای تبدیل منطقه خلیج فارس به یک منطقه صلح و امنیت، باید حسن نیت جایگزین سوءنیت شود، و این نیاز اساسی امروزی در این منطقه به شمار می‌رود.

کشورهای منطقه در شرایطی به یک الگوی همکاری منطقه‌ای و تعامل سازنده خواهند رسید که دید و منافع مشترک داشته باشند و در امنیت منطقه‌ای هر یک از بازیگران بر اساس توانمندی‌های خود مبادرت به همکاری امنیتی نمایند. ورود عناصر مداخله گر و ناهمگون به سیستم منطقه تداوم مناقشات را در پی خواهد داشت. کماکان که بدین شکل بوده است.

ترتیبات امنیتی جامع در منطقه خلیج فارس، اگر بر مبنای تنش زدایی و حرکت در مسیر تقویت اعتماد شکل بگیرد و دفاع از صلح و امنیت خلیج فارس در درجه نخست در حوزه مسؤولیت و از جمله وظایف کشورهای این منطقه و همکاری حقیقی همسایگان قرار گیرد، مناسبات تازه در خلیج فارس پدید خواهد آمد که از درگیری و جنگ جلوگیری و از منافع مشروع همه کشورهای این منطقه حمایت و در عین حال از سلطه طلبی قدرت‌های خارجی جلوگیری کند. نظام امنیتی جمعی با خواست منطقه و با شرکت تمامی کشورهای ساحلی، می‌تواند جایگزین مناسبی برای نظام‌های امنیتی از جمله نظام امنیتی آمریکا در منطقه باشد و چارچوبی را فراهم می‌آورد که به وسیله آن امنیت به عنوان یک عامل غیرقابل تفکیک در میان کشورهای ذی‌ربط شکل می‌گیرد و بدین صورت به امنیت غیرقابل تفکیکی دست یابند. طبعاً دوام چنین نظام امنیتی به این امر وابستگی تام دارد که همه آنها بخواهند و بتوانند علیه هر کشور عضوی که ناقض امنیت و ثبات منطقه باشد، به‌طور جدی و بدون هرگونه ملاحظات سیاسی و غیره، عکس‌العمل مناسب نشان دهند. اگر چنین نظامی در منطقه شکل پیدا کرده بود جنگ هشت ساله صدام علیه جمهوری اسلامی ایران؛ حمله صدام به کشور کویت و در نهایت حمله آمریکا و متحدانش به عراق صورت نمی‌گرفت و خلیج فارس در طول چند دهه این همه دچار بحران و تنش نمی‌گردید و حضور مستمر نظامیان کشورهای خارج از منطقه در آب‌ها و کشورهای منطقه خلیج فارس شکل نمی‌گرفت و هزینه‌های جبران ناپذیر انسانی و مخارج کلان در این روند، بر دوش مردم منطقه نمی‌گذاشت.

در حقیقت نقشه امنیتی آینده خلیج فارس با حضور و اراده کشورهای منطقه – الگوی امنیت دسته جمعی درون‌زا – چشم‌انداز روشنی را خواهد داشت. البته برقراری این نوع امنیت نیز مستلزم توانایی اعتمادسازی بین ایفاگران نقش‌های مختلف، نداشتن شک و سوءظن به اعتبار

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال پنجم، شماره ۱۸، زمستان ۱۳۹۱

تعهدات خود از دیدگاه امنیتی و خودداری از کاربرد نیروی نظامی در حل و فصل منازعات در منطقه است. طبیعی است پدیده همکاری در منطقه خلیج فارس به دلیل اهمیت ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک بودن این منطقه به صورت مستقیم و غیرمستقیم به گستره بین‌المللی نیز تسری و در قلمرو جهانی نیز تأثیر خواهد گذاشت و قابلیت و توان بالقوه آن در شرایط و مقتضیات مختلف توان اثربخشی دارد.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- ابراهیمی فر، طاهره (۱۳۸۱). **الگوهای اعتمادسازی در منطقه خلیج فارس**. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- اسپوزیتو، جان ال (۱۳۶۷). «اسلام سیاسی و غرب، گفت و گوی تمدن‌ها یا برخورد تمدن‌ها؟»، **فصلنامه ی سیاست خارجی**، شماره ۴۸، سال دوازدهم، تابستان.
- اسدی، بیژن (۱۳۷۰). **علائق و استراتژی ابر قدرت‌ها در خلیج فارس**. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۱). **مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی**. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- باقری، علی (۱۳۸۶). «خلیج فارس امنیت منطقه‌ای و اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، **مجله معرفت**، شماره ۱۱۵، تیر.
- برزگر، کیهان (۱۳۸۶). «ایران، عراق جدید و نظام امنیت منطقه‌ای خلیج فارس»، **فصلنامه راهبرد**، شماره ۴۳، بهار.
- بوزان، باری (۱۳۷۸). **مردم دولت‌ها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی. تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی.
- بیلیس، جان (۱۳۷۹). **امنیت بین‌الملل در عصر پس از جنگ سرد**، ترجمه حسین مجدی نجم. تهران: سپاه پاسداران، دوره عالی جنگ.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۱). **ژئوپلتیک جدید دریای سرخ و خلیج فارس**. تهران: وزارت امور خارجه.
- ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۶). «ژئوپولیتیک خلیج فارس؛ ایران و آمریکا؛ تهدیدها و فرصت‌های فراروی جمهوری اسلامی»، **فصلنامه علمی - تخصصی ره آورد سیاسی دانشکده معارف اسلامی و علوم سیاسی دانشگاه امام صادق علیه‌السلام**، شماره ۱۵، بهار.

اعتماد سازی پیش نیاز امنیت و نظام امنیت دسته جمعی در خلیج فارس

- ربیعی، علی (۱۳۸۳). *مطالعات امنیت ملی*. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- رنجبر، مقصود (۱۳۷۸). *ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبری.
- روشندل، جلیل و سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۲). *تعارضات داخلی، منطقه‌ای و بین‌الملل در خلیج فارس*. تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
- زیو‌ماز (۱۳۷۹). *امنیت منطقه‌ای*، ترجمه داوود علمایی. تهران: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، دانشکده فرماندهی و ستاد.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۵). «دیپلماسی ایران و تحولات تازه منطقه خلیج فارس»، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۲۱۲-۲۱۱.
- عبداله‌خانی، علی (۱۳۸۳). *نظریه‌های امنیت، مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی*. تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر.
- فریدمن، لورنس (۱۳۷۵). *گزیده‌ی مقالات سیاسی - امنیتی، مفهوم امنیت*، ترجمه مؤسسه پژوهش‌های اجتماعی. تهران: بینش.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹). *ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیت‌های ایرانی مطالعه روابط جغرافیا و سیاست در جهان دگرگون شونده*. تهران: نشر نی.
- مکین لای، آریلتل (۱۳۸۱). *امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها*، ترجمه اصغر افتخاری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مورگان، پاتریک ام (۱۳۸۰). *نظم‌های منطقه‌ای امنیت‌سازی در جهان نوین*، ترجمه سید جلال دهقانی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب) منابع انگلیسی

- Buzan, B. (1991). *People, States and Fear: An Agenda for International Security in the Post - Cold War Era*, New York: Harvester Wheatsheaf.
- Chipman, J. (1992). "The Future of Strategic Studies," *Survival*, Vol. 34, No. 1, PP. 131-109.
- Leffler, P. melryn. (1984). "The American conception of National security and the Beginnings of cold war", 1945-48, *American Historical Review* 89(2).246-81.
- Wolfers, Arnold (1962). "National Security as an Ambiguous Symbol" in *Discord and Collaboration: Essays on International Politics*, Baltimore, MD, the John Hopkins Press.